

آیا شمس تبریز هندی بود؟

بنده تقریباً ده سال قبل (۱۹۹۷ م) کتابی به نام *"The Maulavi Flute"* «نی مولانا روم» را به چاپ رساندم. این کتاب شامل نوزده مقاله از مولوی شناسان برجسته هندی، ایرانی، و اروپایی به زبان انگلیسی است. یکی از این مقاله‌ها به عنوان *"Maulana Jalaluddin and Shams-i Tabrizi"* است که تألیف Dr. Rasih Guven از بریتانیاست. دکتر رسیه گووین در این مقاله احوال شمس تبریز (م: ۶۴۵ هـ/۱۲۴۷ م) و روابط بین مولانا (۶۷۲-۶۰۴ هـ/۱۲۷۳-۱۲۰۷ م) و شمس تبریز را براساس اطلاعات معتبری که در منابع معاصر و بعدی مضبوط است، بررسی می‌کند. مناقب العارفین احمد افلاکی، آثار زنده یاد استاد فروزانفر مولوی شناس محترم ایران، جهانگشای جوینی، تذکره دولتشاه سمرقندی و آثاری از شرق شناسان معروف مثل نکلسون و آربری، از جمله مآخذ نویسنده مقاله است. نویسنده مقاله اول سعی می‌کند به اثبات برساند که شمس تبریز از خانواده‌ای هندی بوده است. در این ضمن او بحث‌های جالبی ارائه می‌کند که بدین‌قرار است:

«اسم پدر شمس تبریز، به اتفاق آرای مورخین معاصر و بعدی خوانند علاءالدین و یا جلال‌الدین بود که به لقب نومسلمان معروف بود، یعنی کسی که تغییر مذهب داده اسلام را قبول کرده بود. در اینجا واژه «خوانند» باید توجه ما را جلب کند. به قول رسیه گووین، خوانند مفرد و یک کمی تغییر داده شده واژه گوند است که لغتی هندی است»^۱.

۱. این کتاب از انتشارات New Age International (P) Limited, New Delhi، در سال ۱۹۹۷ م به چاپ رسیده است.

۲. این نظر نویسنده مقاله است که لازم نیست درست باشد (نگارنده).

باید یادآور شد که پدر شمس تبریز در تبریز تاجر پارچه بود. امکان دارد که او از هند به تبریز مهاجرت کرده و برای اقامت در تبریز که مسلمان نشین بود، و هم جهت جلب حمایت کارمندان دولتی و عموم مردم این شهر، اسلام را قبول کرده باشد. برای تأیید و تصدیق نظر خود، دکتر رسیه باز پیشامدی را از مناقب العارفین افلاکی نقل می‌کند که به زبان و سبک شیوای افلاکی بدین قرار است:

”حرم مولانا (جلال‌الدین رومی) کراخاتون رحمة الله که در طهارت ذیل و نقاوت عرض، مریم ثانی بود، روایت کرد که روزی حضرت مولانا در قلب زمستان با حضرت شمس تبریزی در خلوتی نشسته بودند و مولانا بر زانوی شمس‌الدین تکیه کرده و من از شکاف در خلوت گوش هوش ایشان نهاده بودم تا چه اسرار می‌گویند و در میانه چه حال می‌رود. از ناگاه دیدم که دیوار خانه گشوده شد و شش نفر مهیب مردم غیبی درآمدند. سلام کردند و سر نهاده دسته گل در پیش مولانا نهادند و تا قرب نماز پیشین به حضور تمام نشسته بودند، چنانکه اصلاً کلمه‌ای گفته نشد. حضرت مولانا به خدمت شمس‌الدین اشارت کرد که نماز بگذاریم، امامتی کن، شمس‌الدین فرمود که با وجود شما کسی را امامتی نرسد. مولانا امامی کرده، بعد از اتمام نماز آن شش نفر کرامی اکرام کنان برخاستند و از آن دیوار باز بیرون رفتند و من از آن هیبت بیهوش شدم، چون خود را جمع کردم، دیدم که مولانا بیرون آمد و آن دسته گل را به من داد که این را نگاه دار و من برگی چند از آن گل به مکان عطاران فرستادم که این نوع گل، ما هیچ ندیده‌ایم، این گل از کجاست و این را چه نام است؟ تمامت عطاران بر طراوت و رنگ و بوی آن گل حیران ماندند که در قلب زمستان این چنین گل غریب از کجا آمد، مگر در آن جماعت خواهی بود معتبر، شرف‌الدین هندی نام که دایم به تجارت هندوستان رفتی و متاع‌های غریب و عجیب آوردی، چون گل را بر وی عرضه کردند، گفت این گل هندوستان است و مخصوص در آن ولایت می‌روید، در حوالی سرن‌دیب، والحاله هُده در اقلیم روم چه کار دارد؟ من می‌باید که کیفیت این حال را دریابم که این تحفه در روم چون آمد؟ خادمه کراخاتون برگ‌ها را برگرفته باز به‌خانه آمد و حکایت را بازگفت، حضرت

کراخاتون را حیرت یکی در هزار شد. از ناگاه حضرت مولانا درآمد، فرمود که کرا آن گلدسته را سربسته داد و به کسی نامحرم شما که مستوران حرم کرم و باغبان حرم ارم که اقطاب هندوستانند، آن را جهت تو ارمغان آورده‌اند تا دفاعِ جانت را قوت دهد و جسم جسمت را قوت بخشد. الله الله نیکو محافظت کن تا چشم زخم نرسد، و گویند تا دم آخرین، کراخاتون آن برگ‌ها را نگاه می‌داشت، مگر که از آن مجموع چند برگی به خدمت گرجی خاتون حرم سلطان داده بود و آن هم به اجازت مولانا بوده و هر کرا چشم درد کردی، برگی را بر آن می‌مالیدند، شفا می‌یافت و اصلاً رنگ و بوی آن گل تغییر نکرده بود به برکت دست آن عزیزان مشک جیب^۱.

بعد از نقل این پیشامد، نویسنده این مقاله به درستی استنباط می‌کند که چون مولانا جلال‌الدین رومی با شمس تبریز همراه بود، اقطابی (عرفای بزرگ) که با شمس تبریز آشنا بودند، با هردو، شمس و مولانا، تماس داشتند. این‌گونه تماس این دو نفر عارف با عرفای هندی در جایی دیگر گزارش نشده است. به هر صورت این گزارش نشان می‌دهد که عرفای هندی با شمس تبریز روابطی داشتند. امکان دارد که شمس تبریز در دوران مسافرت‌های طولانی و دیدار از نقاط دور دست، در هند هم بسربرده و با عرفای این سرزمین عرفان‌زا تماس‌هایی برقرار کرده باشد و یا شمس تبریز خود از هند بود و عرفای هندی را می‌شناخت و آنها هم با شمس تبریز آشنایی داشتند و برای ملاقات با او به قونیه می‌رفتند.

در اینجا می‌خواهم به پیشامدی اشاره کنم که در بعضی از منابع هندی نقل شده است: در هند شیخ شرف‌الدین ابوعلی قلندر پانی‌پتی، عارف معروفی است که از اخلاف حضرت امام ابوحنیفه نعمان بن ثابت کوفی (۱۵۰-۸۰ هـ / ۷۶۷-۶۹۹ م) است. بوعلی قلندر در سال ۶۰۲ هـ / ۱۲۰۵ م در پانی‌پت متولد شد و در همانجا در سال ۷۲۴ هـ / ۱۳۲۳ م درود به حیات گفت. وی بعد از تحصیلات مقدماتی به دهلی آمد تا تحصیلات

۱. افلاکی، شمس‌الدین احمد: مناقب‌العارفين، به کوشش تحسین یازیجی، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۲ هـ.ش.

خود را به تکمیل برساند. او در دهلی از محضر شیخ شهاب‌الدین، خلیفه شیخ قطب‌الدین بختیار کاکلی (م: ۶۳۳ هـ/ ۱۲۳۵ م)، مولانا نجم‌الدین دمشقی و مولانا رکن‌الدین سامانوی استفاده کرد و در همین شهر دهلی به درس و وعظ پرداخت.

چنانکه در میان عرفا معمول است، بوعلی قلندر هم به مسافرت‌های طولانی پرداخت و از عرفا و علمای کشورهای مختلف اکتساب فیض کرد. وی در دوران این مسافرت‌ها به قونیه رسید و مدتی در خدمت شمس تبریز (م: ۶۴۵ هـ/ ۱۲۴۷ م) و مولانا جلال‌الدین رومی (۶۷۲-۶۰۴ هـ/ ۱۲۷۳-۱۲۰۷ م) حضور داشته و از روحانیت آنها استفاده کرد. بدیهی است که شیخ در خلال سال‌های ۴۴-۶۴۲ هجری که شمس تبریز نیز در آنجا اقامت داشت، به قونیه رسیده است.^۱

در اینجا باید عرض شود که این پیشامد در منابعی مثل *هفت اقلیم رازی* (تألیف: ۱۰۰۲-۹۹۶ هـ)، *ریاض‌الشعرا*ی واله داغستانی (تألیف: ۱۱۶۱ هـ)، *مجمع‌الفنائس* آرزو گوالیاری (تألیف: ۱۱۶۴ هـ)، *تحفه‌الکرام قانع تنوی* (تألیف: ۱۱۸۱ هـ) و *ریاض‌العارفین* آفتاب رای لکهنوی (تألیف: ۱۳۰۰ هـ) نقل شده است و این منابع سالها بعد از وفات شیخ بوعلی قلندر تألیف شده‌اند و ما دربارهٔ مأخذ اصلی این پیشامد که معاصر هم باشد، اطلاعی نداریم.

رسیه گووین در مقاله خود نکتهٔ دیگری که دربارهٔ هندی بودن شمس تبریز ارائه می‌دهد، این است که خود تعلیمات شمس تبریز خیلی شبیه به نهضت بکتی^۲ است. عشق و سپردگی به خالق کاینات، اصل اساسی تعلیمات شمس تبریز و بکتی است. بنگال دوران قرن دوازدهم میلادی مرکز بزرگ بکتی بود و عرفای معروف بنگال در همین دوره زندگی می‌کردند. آوازخوانان بول (Baul) را می‌توان با درویشان مولوی مقایسه کرد و به این نتیجه رسید که هر دو در بعضی از فعالیت‌های خود شبیه به یکدیگر هستند.

۱. شرف پانی‌پتی، شیخ شرف‌الدین بوعلی قلندر: گل و بلبل، دکتر ساجدالله تفهیمی، لاهور، ۱۹۷۹ م، مقدمه، ص ۳۰.
۲. یعنی عرفای هندی.

نویسنده مقاله باز ادامه می‌دهد که بعد از وفات شمس تبریز، مولانا از مریدان خود خواستار شد که ربابی برای او درست کنند. این رباب باید مختلف از رباب عربی باشد که چهار تار و چهار گوشه دارد. برای مولانا ربابی که درست کردند، شش تار و شش گوشه داشت. مولانا در توضیح رباب خود گفت که شش تار رباب ما، اسرار جهت جهان را نشان می‌دهد. تارهایی که شبیه به حرف الف عربی است، نشان می‌دهد که ارواح با الف الله همراه هستند. با این حرف‌های مولانا آشکار می‌شود که سماع از مختلف از سماع عرفای دیگر است. وی شش سمت را قبول داشت که در حقیقت عقیده‌ای هندی است. در فلسفه هندی تعداد سمت‌ها، شش است و مولانا همین عقیده هندی را پذیرفته بود. این عقیده را، به قول نویسنده، حتماً شمس تبریز به مولانا ارائه نموده بود و خود شمس تبریز چون هندی بود و یا برای مدت طولانی در هند اقامت داشت، معتقد به این بود که سمت‌ها شش هستند. نویسنده مقاله بحث جالب توجه دیگری هم در این ضمن دارد. او می‌گوید که به قول نکلسون، سماع، به معنای گوش دادن است ولی این درست نیست. این لغت عربی نیست و در فرهنگ‌های عربی نیامده. فریدون نفیس ازلوک که یکی از اخلاف مولاناست، می‌گوید: این از واژه شمن یعنی کشیش ترک‌های قبل از اسلام مشتق است. رفیق احمد سون‌گل (Sevengil) عقیده دارد که در گردهمایی‌های مذهبی ترکمان‌ها (در انقره) آواز، موسیقی و رقص اجزای لازمی مراسم بودند. این گونه مراسم در بین ترک‌های قدیم در آسیای مرکزی هم رایج بود و این مراسم را سماه و یا زماه می‌خواندند که از لحاظ املائی مختلف از سماع است. بعد از این توضیح نویسنده مقاله می‌گوید که به عقیده او سما واژه سانسکریت است و در فرهنگ‌های سانسکریت فعل سام معنی‌اش مضطرب شدن (to be agitated) و آشفته شدن است. اگر سما اسم است، معنی‌اش مساوی و متوازن است یعنی وقتی که نیروهای ذهنی باهم تعادل دارند، آن را مقام یوگا می‌گویند. همچنین یکی از چهار کتاب ودا، ساماویدا خوانده می‌شود و این سام ویدا مجموعه سرودهای مقدس است که در هنگام مراسم قربانی خوانده و زمزمه می‌شود. امکان دارد که عرفای دوره اول، سما را از هند گرفته باشند. مستحضر هستیم که موسیقی و رقص اجزای برجسته پرستش الهه‌ای در هند است. می‌توان حدس زد که مولانا رقص و سرود و واژه سماع را از